

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمونه های ایثار - ۴

حضرت
مسلم علیه السلام

آیت الله سید محمد تقی مدرسی
مترجم: حسن خاکرند

پیش‌گفتار مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين، ولعنة الله على ظالميهن اجمعين.
خداوند حجتش را بر بندگانش تمام کرد تا فرد خطا کار نتواند
راهی برای فرار و بی توجهی و سهل انگاری خویش نسبت به
انجام تکالیف ایمانی و جهادی داشته باشد.
از نشانه‌های کامل بودن دین خداوند و اتمام حجت بر
بنندگانش این است که پیامبرانی فرستاد تا الگوهای راستینی
برای بشریت باشند.
سپس برای بندگان راهنما و خلفایی برگزید تا پیشوایان و
امامان آنها باشند و با اقتدا به راه و روش آنان در مسیر زندگی
چراغ فروزانی را قرار دهند تا دچار گمراهی نشوند.
خداوند از آفریدگانش برخی را برگزید تا شهادتی باشند که
در درجات بالایی پس از پیامبران و امامان قرار دارند و آنان

همانند انسانهای دیگرند و تنها مبارزاتشان در راه خداوند است که آنها را به این درجه والا رسانیده و موجب امتیازشان گردیده است.

آیا درست است برخی از مردمان که قرار دادن پیامبر و ائمه را برای خود به عنوان سرمشق و الگوهایی در زندگی دشوار می‌بینند، اصحاب پیامبر و یاران ائمه را نیز به عنوان سرمشق در زندگی خود قلمداد نکنند و در امور زندگی همانند آنها عمل نکنند؟

به عنوان مثال چرا در زندگانی، حضرت ابا الفضل علیه السلام را الگویی برای خود قرار ندهیم؟ و یا چرا به حضرت علی اکبر علیه السلام و یا حضرت قاسم پسر امام حسن علیه السلام در مسیر رسیدن به کمال نهایی اقتدا نکنیم و آنها را سرمشق خود قرار ندهیم؟

در اینجا از اولین کسیکه در راه عشق خویش به امام حسین علیه السلام به شهادت رسید نام می‌برم. او کسی نیست مگر مسلم بن عقیل پیک و سفیر امام حسین علیه السلام.

باید از خود پرسید که چرا ما بوسیله راه و روش نورانی او از گمراهی‌های رهایی نمی‌یابیم و راه خود را، در مسیر هدایت او نمی‌پوئیم؟

و

در پاسخ به این سؤال بود که خداوند سبحان مرا در نگاشتن مطالبی در رابطه با چگونگی راه و روش زندگانی این شهید گرانقدر یاری نمود. همان شهیدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - پس از به

یاد آوردن وی - گریه کرد تا آنجا که اشکهایش بر محاسن شریفش جاری گشت و فرمود: به خداوند شکایت می‌کنم که پس از من چه بر سر خاندانم خواهد آمد.

هرچند که زندگانی مسلم بن عقیل با شهادت پایان یافت ولی خون از رشمندش تا کنون، مشعل هدایت و مبارزه را فروزان باقی گذارده و جهادگران بوسیله آن، راه خود را از بیراهه می‌شناسند و این خون در رگهای کسانی که از دین خدا محافظت می‌کنند جاریست.

از خداوند خواهانم که این برگها را برای بنده و خواننده گرامی توشه‌ای برای روز حساب قرار دهد، و به ما توفیق اقتدا به مسلم بن عقیل را در راه جهاد با باطل ارزانی گرداند.

سید محمدتقی مدرسی

۸/رجب/۱۴۱۶ هـ ق

فهرست

پیشگفتار مؤلف	۵
شاهدی بر خفقان و سرکوب حکومت بنی امیه	۱
سفیر امام حسین <small>علیه السلام</small>	۵
تحول خطرناک	۱۳
ادامه مبارزه	۲۱
لحظه دیدار یار	۳۵
ضمیمه ۱: زیارت حضرت مسلم بن عقیل <small>علیه السلام</small>	۳۹
ضمیمه ۲: ترجمه زیارت حضرت مسلم بن عقیل <small>علیه السلام</small> ..	۴۳

شاهدی بر خفقان و سرکوب حکومت بنی‌امیه

زمانیکه وارد کوفه شد، آن را شهر ارواح پنداشت، سکوت
مرگباری بر آن دیار حکمفرما بود. تنها مأمورین نظامی در
بازارهای به تعطیل درآمده، در حال گشت‌زنی بودند.
دیری از پرسه‌زنی وی در شهر کوفه نگذشته بود که مأمورین
او را دستگیر کردند.

- چه کسی هستی؟ چرا دستور آماده‌باش امیر کوفه را نادیده
گرفتی؟

از شدت تعجب زبانش باز ایستاد!!

- چه آماده‌باشی... چه دستوری.. من مردی صحرائنشین
هستم.

قبل از اینکه سخنش به پایان برسد یکی از سربازان سخن او
را ناتمام گذاشته و فریاد زد:

وقت گوش دادن به سخنانت را نداریم، باید پیش امیر رفته تا

تکلیف را مشخص کند!!

* * *

شهر کوفه در زمان حضرت نوح عليه السلام آباد بود، روایتها حاکی از آن است که زمانی کوفه دچار طوفانی سهمگین شد و تمامی حاشیه‌نشینان رودخانه‌های دجله و فرات بر اثر آن غرق شدند. شهر کوفه در طول تاریخ بارها منهدم گردید و هنگامیکه سپاه اسلام عراق را فتح نمود، کوفه شهر بزرگی نبود، و تنها شامل قصبه‌ها و کشتزارهای پراکنده‌ای در حاشیه فرات می‌شد. مسلمانان در آنجا شهر بزرگی برای ارتش خود بنا کردند و آن را به پایگاهی برای پیشروی بسوی کشورهای شرقی تبدیل نموده، به نام «کوفه سربازان» یا پایگاه شوکت و عزت سربازان خواندند.

سپاه مستقر در کوفه بسیار قدرتمند و بزرگ بود و زمانیکه حضرت علی عليه السلام - پس از کشته شدن خلیفه سوم - بر مسند خلافت نشست، معاویه که فرماندهی دومین ارتش پس از ارتش کوفه را برعهده داشت، با حضرت علی عليه السلام بیعت ننمود و اهالی بصره نیز به سرکردگی جمعی از رؤسای قبایل قریش (طلحه، زبیر، عائشه) از پذیرش خلافت سرباز زدند. از این رو حضرت علی عليه السلام به کوفه هجرت نمود و آن شهر را پایگاه نظامی خود قرار داد تا تمرّد در بصره و عصبیان در شام را سرکوب نماید. بدین سان کوفه دارالخلافت گردید و شاهد بسیاری از جنگها بر

علیه ارتش شام بود.

ارتش شام علیرغم بهره‌گیری از تجربه و اندوخته‌های نظامی روم و استفاده از مکر و حيله، در مقابل سپاهیان حضرت علی علیه السلام شکست خورد. کوفه همواره کینه‌ای از حکومت غاصب بنی‌امیه داشته و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده و مردم در پی فرصت مناسب برای آغاز انقلاب علیه دستگاه غاصب بودند. با مرگ معاویه زمینه مساعد فراهم گردید، شهرهای اسلامی خود را برای شورش علیه بنی‌امیه آماده می‌کردند، بزرگان کوفه با ارسال طومار و نامه به امام حسین علیه السلام از وی دعوت کردند تا در پرتو پرچم ولایت شرعی علیه دشمنان اسلام جهاد کنند، ولی یزید بنا به توصیه سرجون مشاور رومی خود، ابن زیاد را بعنوان والی کوفه برگزید. وی مردم کوفه را با وعده و وعید فریب داد و آنان را از ارتش شام ترساند و تعدادی از سران کوفه را با زر و پول فریفت.

ابن زیاد توانست عناصر ضعیف را بسوی خود جلب کند و آنان را به فرماندهی عمر بن سعد بن ابی وقاص که روزگاری پدرش فرمانده ارتش عراق بود، جهت جنگ با امام حسین علیه السلام آماده سازد. سپس آماده‌باش عمومی اعلام کرد و به مردم اخطار نمود هرکس به ارتش نگرود، دستگیر و کشته خواهد شد، مرد اعرابی که در آغاز یاد شد قربانی این فراخوان تحمیلی گردید. مرد دستگیر شده را در برابر ابن زیاد قرار دادند. ابن زیاد

سؤال کرد: چرا برای مبارزه با حسین اعزام نشده‌ای؟
اعرابی گفت: ای امیر من مردی صحرانشین هستم، به کوفه
آمده تا پول حاصل از فروش شتران را از خریدار بازپس گیرم.
صدای اعرابی حکایت از صداقت و درستی در گفتار می‌کرد،
ابن زیاد به اطرافیان نگاه کرد و گفت: گمان می‌کنم راست بگوید.
ولی به جلاد دستور داد گردنش را بزند تا عبرتی برای دیگران
باشد!!
پس از چند لحظه سر اعرابی در خون غلطید تا شاهدی دیگر
بر خفقان حکومت بنی‌امیه باشد.

سفیر امام حسین علیه السلام

با تنی چند از یاران خود به سوی در خروجی مسجد حرکت کرد و تا آستانه در بیش از ده تن وی را همراهی نکردند، سپس از در خارج شد، در حالیکه کسی نبود او را راهنمایی کند و یا به خانه خود پناه دهد و یا در مقابل دشمن یاری نماید.

حضرت مسلم بن عقیل با پوشاندن چهره خود در کوچه‌های کوفه به راه خود ادامه می‌داد ولی نمی‌دانست به کجا برود و به چه کسی پناه بیاورد!

در آن شب، کوچه و بازارهای منتهی به مسجد بزرگ خالی از عابرین و رهگذران بود، در حالیکه اعراب با شب‌زنده‌داری اُنس گرفته و در زمین سرسبز و آباد و یا در میان کشتزارها، گردهمایی و مجالس اُنس را تا پاسی از شب برپا می‌داشتند، ولی آن شب مسلم بن عقیل در دل سیاهی هولناک شب تنها و غریب

می‌گذشت و نمی‌دانست به کجا روی آورد!!

عقیل فرزند ابوطالب از نیاکان قریش و آشنا به احوال آن روزگار بود، پدرش ابوطالب او را گرامی می‌داشت و پیامبر خدا ﷺ نیز به وی علاقه داشت. حضرت علی عَلِيٍّ روزی از پیامبر اکرم ﷺ راجع به علت محبت ایشان به عقیل پرسش نمود، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

به خدا سوگند من او را از دو جهت دوست دارم یکی بخاطر شخص عقیل و دیگر به خاطر محبت ابوطالب به وی، پیامبر افزودند: پسرش بخاطر دوستی فرزندی کشته می‌شود و دیدگان مؤمنین برای او از اشک لبریز خواهد شد و فرشتگان مقرب درگاه احدیت به وی درود خواهند فرستاد^۱.

خداوند به عقیل فرزندی ارجمند و نیکو و مبارک عطا نمود و نامش را مُسلم گذارد. نوزاد در خاندان بنی‌هاشم پرورش نیکویی یافت، خاندانی که بر آن وحی نازل شد و محور رستاخیز امت و قطب زندگی دینی و سیاسی آن است.

در جوانی همانند دیگر جوانان به ارتش اسلام پیوست تا با دیگر رزمندگان، کشورهای جهان را فتح کنند.

در فتح مصر از خود رشادتهای زیادی نشان داد.

تاریخ می‌نویسد:

زمانیکه مسلمانان در مصر شهر «بهنسا» واقع در غرب نیل در

منطقه صعید را فتح نمودند، مسلم بن عقیل پس از اینکه دو برادرش «جعفر و علی» مجروح شدند حماسه سرایی کرد و چنین سرود:

با از دست دادن یاران مخلص و با فضیلت، غم و اندوه فراوان بر من سایه افکند، انتقام جعفر و علی شیران کارزار و فرزندان بنی عقیل را خواهم گرفت، با شمشیر بُرّان هر ناسزاگوی را خواهم کشت، شاید با این انتقام سوزش اندوه را فروشانم.^۱

در جنگهای امام علی علیه السلام با بنی امیه، زیر پرچم فرماندهی عمویش حضرت علی علیه السلام جهاد نمود و در راه دفاع از اسلام ناب و اصیل بر علیه جاهلیت مزورانه که باریا کاریهای ظاهری خود را آراسته بود، شجاعت و دلاوریهای زیادی از خود نشان داد.

با دختر عمویش «رقیه» دختر امام علی علیه السلام ازدواج نمود و دارای فرزندانی شایسته گردید. مورخین می گویند: خداوند

(۱) ضنا فی الهم مع حزنی الطویل

لفقدي صاحبي مجد ائيل

فوا ثارا لجعفر مع علي

ليوث الحرب آل بني عقیل

سأقتل بالمهند كل قرم

عسى بالنار ان يشفي غليلي

مبعوث الحسين علیه السلام ص ۵۱ فتوح البهنسا الغراء.

پسری بنام عبدالله و دختری بنام حمیده به وی عطا نمود و گفته می شود فرزندان دیگری نیز داشته است. هنگامیکه بزرگان کوفه از امام حسین علیه السلام دعوت کردند، چنین درخواست نمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از شیعیان مومن و مسلمان به امام حسین بن
علی علیه السلام:

«مقدمت را گرامی داشته، مردم در انتظار تشریف فرمایی شما هستند، و خواسته ای جز حضور تو ندارند، بشتاب، بشتاب، والسلام»^۱
در پاره ای دیگر از نامه ها آمده بود:

«بوستانها سرسبز شده، میوه ها رسیده و زمین بارور گردیده و برگ درختان پر طراوت شده اند، اگر تمایل داری، بیا که ارتش آماده و در اختیار می باشد. و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو و پدرت باد.»^۲

سیل نامه ها و فرستادگان مردم کوفه چنان زیاد بود که مؤرخین تعداد نامه ها را دوازده هزار تخمین زده اند.^۳

۸

(۱) بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۳۴.

(۲) همان.

(۳) همان.

بدین سان امام‌العلیّه^{علیه السلام} تصمیم قاطع خود را مبنی بر قیام علیه ستمکاران بنی‌امیه اتخاذ نمود و مسلم بن عقیل را بعنوان فرستاده و سفیر خود به کوفه اعزام کرد تا پیام خود را به این شرح به آنان برساند:

فرزند و پسر عمو و فرستاده خود و فرد مورد اطمینان از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم تا اگر صاحب‌نظران و برگزیدگان شما بر همان نظری باشند که فرستادگان و نامه‌های ارسالی گزارش داده‌اند، به زودی به سوی شما بشتابم. انشاء الله.^۱

مُسلم رهبری فقیه و قهرمانی شجاع بود. آیات قرآن، صحنه‌های جهاد و رازونیا‌های سحرگهان او را ساخته و خداوند او را در جایگاهی رفیع و والا قرار داده بود. اگر کوچکترین خطری فراروی دین قرار می‌گرفت، تمام زندگی خود را در راه آن فدا می‌کرد. آیات قرآن، شناخت او را عمیق و وسیع کرده بود و بر زندگی بعنوان کالا و متاع برای آخرت می‌نگریست و به این باور بود که خردمند کسی است که خود را برای رضایتمندی خدا فدا نماید.

و چنین بود که مسلم‌العلیّه^{علیه السلام} با کوله‌باری از امانت و اندوه امت، به سوی آنان رهسپار گردید، امتی که خداوند آن را برگزیده‌ترین مردم جهان قرار داده بود، اما اینک عناصری از رانده‌شدگان و

(۱) همان.

منافقان امت برگرده آنان سوار شده بودند تا خواسته‌های خود را محقق سازند.

مسلم بن عقیل بسوی مدینه شتافت و وارد مزار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردید. در جوار مرقد پیام‌آور وحی و رسالت نماز گذارد و سپس با رهبر امت وداع گفت، با خویشاوندان خداحافظی کرد و آنان را از شر فرعونهای زمان به خدا سپرد، آنگاه از بیراهه، رهسپار عراق گردید.

پسر عقیل بخوبی از مأموریت پرمخاطره‌ای که در پیش رو داشت آگاه بود. مگر نه اینست که واقعه عاشورا میراث فکری خاندان رسالت است که باید آن را سرمشق قرارداد؟ و آیا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلِيٌّ بشارت نداد که فرزند عقیل در راه دوستداری فرزندش به شهادت خواهد رسید؟ آیا مسلم این روایت را نشنیده و آن را درک ننموده بود؟!

امام حسین عَلِيٌّ در وداع با مسلم فرمودند:

تو را به سوی مردم کوفه رهسپار می‌کنم و خداوند سرنوشت را آنچنان که دوست دارد و موجب رضامندی اوست قرار خواهد داد، از خدا می‌خواهم که من و تو را از شهدا قرار دهد، پس با یاری و برکت خدا عزیزمت نما.^۱

مسلم مسیری طولانی را در پیش گرفت تا به شهر کوفه رسید. وارد شهر شد و خانه مختار بن عبیدثقفی - یکی از رهبران

۱۰

(۱) مبعوث الحسین ص ۱۱ به نقل از مقتل امام حسین عَلِيٌّ خوارزمی

مخالفین خاندان بنی امیه - را مقر و محل فرماندهی خود قرار داد
و از شیعیان استقبال می نمود و پیام امام حسین علیه السلام را برای آنان
قرائت می کرد، آنان با حالی گریان با وی بیعت می کردند.

تعداد بیعت کنندگان به هیجده هزار نفر رسید، پس از آن
مسلم بن عقیل برای امام حسین علیه السلام نامه ای نوشت و استقبال
مردم را به اطلاع ایشان رساند و درخواست نمود که به کوفه
عزیمت نماید.

نعمان بن بشیر که از سوی بنی امیه بعنوان والی کوفه منصوب
شده بود، زمانیکه خبر ورود مسلم بن عقیل را شنید، بر منبر رفته
و سخنانی ایراد نمود و اهالی کوفه از بیانات وی چنین استنباط
کردند که نعمان در امر مخالفت با نهضت تردید دارد زیرا وی
گفته بود:

با کسی که با من پیکار نکند نخواهم جنگید، و به کسی که بر
من نیاشوبد، آسیبی نخواهم رساند و شما را نخواهم برانگیخت
و با حدس و گمان و تهمت کسی را دستگیر نخواهم کرد.^۱

مردان بنی امیه او را به نافرمانی و ضعف متهم کردند، عبدالله
بن مسلم به او گفت: آیا موضع تو در قبال دشمنانت چنین است!!
و نظر مردم ضعیف را مورد ملاک قرار داده ای؟
نعمان به وی گفت: با مستضعفین در راه اطاعت خدا بودن،

بہتر از آن است کہ با بزرگان در معصیت خدا باشم.^۱

پس از آن عبد اللہ بن مسلم بہ یزید نامہ ای فرستاد و نعمان را متہم بہ سُستی کرد و یزید را بر علیہ وی تحریک نمود. یزید از «سرجون» مشاور رومی معاویہ دعوت کرد تا در این بارہ چارہ ای بیندیشد، زیرا معاویہ بہ پسرش توصیه کردہ بود تا در مسایل مہم با سرجون مشورت کند.

سرجون گفت اگر معاویہ زندہ بود و نظر من را می خواست، آیا تصمیم او را قبول داشتی؟

یزید گفت: آری. سرجون حکم انتصاب عبید اللہ بر کوفہ را بیرون آورد و گفت این نظر معاویہ است!!

بدین ترتیب با مشورت سرجون رومی فرماندہی کوفہ بہ ابن زیاد واگذار گردید، در حالیکہ یزید از ابن زیاد ناراضی بود و اگر نیاز وی بہ ابن زیاد نبود او را بہ ابن پست نمی گمارد.

ہرچند بصرہ پس از بہ ہلاکت رسیدن معاویہ دچار بحران گردیدہ بود ولی اوضاع کوفہ بہ مراتب خطرناکتر بود، لذا ابن زیاد برادرش عثمان را بہ حکومت بصرہ گمارد و خود بہ سرعت بسوی کوفہ عزیمت نمود.

تحول فطرنای

ابن زیاد پس از آن که از سوی یزید والی بصره و کوفه شد، از سوی نجف خود را به کوفه رساند. اهالی کوفه گمان کردند حسین بن علی علیه السلام وارد شهر شده است. بیش از چهل هزار نفر با فریادهای الله اکبر به استقبال او آمدند. زمانیکه مردم گرد او حلقه زدند، ابن زیاد نقاب از چهره خود کنار زد و فریاد برآورد: من عبیدالله هستم. مردم پاپس نهاده و بازگشتند، ابن زیاد وارد دارالاماره شد و طرحهای توطئه آمیز خود را علیه انقلاب پی ریزی کرد.

مردم کوفه به دو دسته تقسیم شده بودند، گروهی اندک دوستی و محبت خود نسبت به خاندان بنی هاشم را همچنان حفظ کرده بودند، ولی اغلب مردم از فعالیتهای سیاسی خود را بدور نگاه داشته، با عقاید و مواضع خود فاصله ایجاد کرده بودند. اینان همواره طرفدار کسانی بودند که قدرت را در دست

داشته‌اند و با زور و شمشیر حکمرانی می‌کرده‌اند. این گروه مصداق سخن فرزندق^۱ به امام حسین علیه السلام بودند، آنجا که امام را ملاقات نمود و گفت: قلبهای آنان با تو است اما شمشیرشان علیه تو.

ابن زیاد در میان مردم کوفه به سخنرانی پرداخت و گفت:
امیر المؤمنین یزید من را بعنوان حاکم شهر و دیار شما منصوب نموده تا ارزاق عمومی را میان شما تقسیم کرده و حق مظلومان را از ظالمان و حق ضعیفان را از افراد قوی بستانم!! و به افرادی که اطاعت نمایند احسان و بخشش کنم و عصیانگران را تنبیه نمایم، پیام من را به آن مرد هاشمی برسانید که از خشمم بپرهیزد.^۲

ابن زیاد در اقدام دیگر دستگاه سرکوب خود را تقویت کرد، و تشکیلات عرفاء را (که نقش پلیس را ایفا می‌کردند) تقویت نمود و از آنان خواست تا نام مخالفین را تهیه و گزارش کنند و آنان را تهدید نمود اگر کسی کوتاهی و یا سرپیچی نماید، خون و مال او حلال خواهد بود. وی اضافه کرد اگر هر عریف (پلیس) در منطقه تحت پوشش خود نام افرادی که مخالف یزید هستند و هویت آنان را گزارش نکند، بر در خانه‌اش به صلیب کشیده خواهد شد

(۱) شاعر فرزانه شیعه مذهب

(۲) همان ص ۳۴۰.

و آن منطقه از عطایای بیت المال محروم می‌گردد.^۱

ابن زیاد در اقدام شوم دیگری در جستجوی رهبر قیام، مسلم بن عقیل عقیل بن ابی‌طالب برآمد که پس از ورود ابن زیاد به کوفه مخفی شده بود. مسلم شخصیت مستبدانه و سرکوبگرانه ابن زیاد را بخوبی می‌شناخت و می‌دانست او برخلاف نعمان بن بشیر که فردی میانه‌رو بود، مستبد و خونخوار است.

مسلم در خانه هانی بن عروه یکی از رهبران قبایل بزرگ کوفه و پیرمردی با شخصیت در آن شهر، مخفی گردید.

ابن زیاد با بهره‌گیری از تشکیلات جاسوسی خود در جستجوی مسلم بن عقیل بود، «معقل» یکی از اعضای این تشکیلات بود، ابن زیاد به معقل سه هزار درهم داد و به وی گفت مسلم را بوسیله طرفدارانش شناسایی کن و اگر کسی و یا گروهی از آنان را پیدا کردی این مبلغ را به او بده و با آنان با مهربانی رفتار کن تا بتوانی محل اختفای مسلم را شناسایی نمایی.

معقل چنین کرد تا توانست خانه هانی که محل ارتباط با رهبران قیام بود شناسایی نماید. پس از آن ابن زیاد هانی را فراخواند، هرچند هانی در آغاز تردید داشت و هراسناک شد ولی با اصرار بعضی از اقوام خود که از طرفداران نظام حاکم بودند، وارد کاخ ابن زیاد شد.

(۱) همان ص ۳۴۱.

ابن زیاد از هانی خواست تا مسلم را تحویل دهد، و زمانی که تکذیب نمود، معقل با او روبرو گردید و مجبور شد تا اعتراف نماید ولی تأکید کرد که او را تحویل نخواهد داد و گفت: بخدا سوگند او را تحویل نخواهم داد، تصور می‌کنی که باید میهمان را تحویل دهم تا او را به قتل برسانی!!

ابن زیاد دستور داد تا وی را نزدیک بیاورند. سپس او را تهدید نمود و گفت: بخدا اگر او را تحویل ندهی، گردنت را خواهم زد، هانی پاسخ داد بخدا سوگند پس خواهی دید که پیرامون کاخت شمشیرها زیاد خواهد شد، ابن زیاد گفت: از شمشیر مرا می‌ترسانی!! سپس با چوب خیزران به سر و صورت او کوبید تا اینکه بینی او شکست و خون بر سر و صورت وی جاری گردید. هانی با حرکتی سریع، شمشیری را که در نیام یکی از نگهبانان بود، بدست آورد و میخواست بدین وسیله از خود دفاع کند. ابن زیاد گفت: با این کار از دین خارج شدی و خون تو مباح است.

پس از مدتی هزاران نفر از افراد قبیله هانی، دارالاماره ابن زیاد را محاصره کردند. ولی ابن زیاد شریح قاضی را که نقش بسیار کثیفی در تحکیم حاکمیت دیکتاتوری بنی‌امیه و مخالفت با حرکت‌های بخش مسلم بن عقیل داشت، مأمور کرد تا از ظاهر دینی خود استفاده کند و به آنان اطلاع دهد که هانی زنده است و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند!!

مسلم بن عقیل رضی اللہ عنہ زمانیکه پی برد که ابن زیاد حلقه محاصره را بر او تنگ کرده است، تصمیم گرفت قبل از آنکه بدست مزدوران و خیرچینان دستگیر و اسیر شود اقدامی بنماید، بویژه اینکه یکی از بارزترین یارانش - هانی بن عروه - را از دست داده بود.

مسلم با طرح شعار انقلابی - ای یاور ... بمیران - رمز آغاز عملیات انقلابی علیه دستگاه ظلم را اعلام نمود و دیری نپائید که این شعار در سراسر کوفه پخش گردید و مردم گرد او جمع شدند.

ابن زیاد با جمعی از اشراف و سربازان و درباریان وارد مسجد شده و بر منبر رفته و مردم را تهدید نمود. قبل از اینکه ابن زیاد از منبر فرود آید، نگهبانان وارد مسجد شده و اعلام کردند که پسر عقیل وارد می شود، عبیدالله شتاب زده به کاخ خود رفته و درب دارالاماره را به روی خود بست.

مسلم بن عقیل رضی اللہ عنہ سربازان و هواداران خود را به چهارگروه تقسیم کرد. و مردم نیز در مسجد حضور یافتند. نشانه‌ها حاکی از پیروزی انقلاب بر علیه دستگاه ظلم بود.

آری.. اگرچه پنج سال بعد واقعه‌ای دیگر یعنی جنبش مختار بن عبید ثقفی به پیروزی رسید و منجر به کشته شدن ابن زیاد گردید، ولی شرایط برای پیروزی قیام پسر عقیل فراهم نشده بود، زیرا کسانی به طرفداری از مسلم برخاستند که از اقشار

محروم جامعه بشمار می‌رفتند و اشراف و برگزیدگان کوفه یا به علت ترس از استبداد بنی‌امیه و یا به جهت طمع به ثروت آنان از خاندان بنی‌امیه پیروی می‌کردند. فرزند زیاد با چنین شگردهایی توانست اشراف کوفه را فریب دهد. لذا از درب عقب کاخ خود آنان را مورد استقبال قرار داد و با تطمیع یا تهدید مجبور به تسلیم کرد و از آنان خواست تا مردم را فریب دهند و آنان را از همراهی با مسلم برحذر دارند.

مسلم بن عقیل در طول روز نیروهای خود را آرایش داد، ولی شب هنگام یکی از عناصر بنی‌امیه بنام کثیر بن شهاب در میان اطرافیان مسلم حضور یافته و طی سخنانی آنان را از عواقب حمایت از مسلم برحذر داشت و گفت:

ای مردم به خانواده‌های خود بازگردید و از شر بپرهیزید و خود را به کشتن ندهید، زیرا سربازان امیرالمومنین یزید در راه هستند و خداوند به امیر وعده داده که اگر بر جنگ با او پافشاری کنید و از این نظر خود منصرف نگردید، شما و خانواده‌تان را از سرانه بیت‌المال محروم سازد و جنگجویانتان را در بیابانهای شام تارومار گرداند، و بی‌گناهان نیز به گناه مجرمین گرفتار آیند و غایبین در جنگ هم تاوان جنگ‌کنندگان را خواهند پرداخت تا هیچ مجرمی نباشد مگر آنکه به سزای عمل خود رسیده باشد.^۱ این سخنان نمونه‌ای از تبلیغات امویان بود که توسط اشراف

کوفه در میان گروهی از یاران مسلم بن عقیل پراکنده می‌شد، که قرآن را به خوبی نمی‌شناختند، و براساس ارزشهای مکتبی تربیت نشده بودند.

این چنین بود که مردم از اطرف مسلم پراکنده شدند، به گونه‌ای که زن بسوی پسر و یا برادرش می‌شتافت و به او اخطار می‌کرد که بگریز زیرا مردم شما را خواهند کشت و یا اینکه مردی با فرزند و یا برادرش روبرو می‌شد و می‌گفت فردا مردم شام خواهند رسید بگریز، تو را با جنگ و شر چه کار؟

در تاریخ فراز و نشیبهای خطرناکی وجود دارد، و نقش انسان و میزان آگاهی وی به مسؤولیتی که بر دوش دارد، و همچنین میزان پایبندی او به ارزشهاست که موضعگیری وی را به سود ارزشها و یا به نفع زورگویان رقم می‌زند. مثلاً اگر پایداری مسلمانان در جنگ بدر در مقابل ارتش شرک و مقاومت آنان در راه دین نبود، پیروز نمی‌شدند.

ولی اهل کوفه آن روز در طوفان جنگ تبلیغاتی رژیم حاکم و وسوسه‌های زیاد مدعیان دین و ارباب منافع قرار گرفتند و درک نمی‌کردند که خیانت آنان به حق در آن لحظات حساس اثر نامطلوب و منفی در مسیر تاریخ خواهد گذاشت، در آن برهه تاریخی حکومت بنی‌امیه متزلزل بود و در شام نابغه‌ای برای معاویه وجود نداشت تا بتواند مردم را گرد او جمع کند، و بصره همانند حجاز و دیگر مناطق در آستانه قیام بود، ولی تبلیغات

بنی امیه برای ساده لوحان چنین وانمود کرد که ارتش شام در آستانه ورود به کوفه است و چون اهالی کوفه قبل از آن در مقابل ارتش شام شکست خورده بودند، لذا این تبلیغات را باور کرده و از فرستاده امام حسین علیه السلام پیام آور حق و آزادی، مسلم بن عقیل علیه السلام دوری جستند و شب هنگام زمانیکه نماز مغرب را می خواند جز تنی چند (سی نفر) در مسجد کسی دیگری با او نبود.

پس از لحظاتی آن سی تن نیز متفرق شده و مسلم خود را تنها یافت.

ولی استواری ایمان، استقامت، و صداقت، و یقین او از کوهها سنگینتر بود، زیرا او فرزند پاک اسلام و تربیت شده قرآن و عترت بود.

مسلم الگو و اسوه مردانی است که در راه خدا از هیچ کس هراس و ترس نداشته، اگر خود را در زمین بی پناه و بی یاور بیابند، در راه حق از کمی رهروان، وحشت نمی کنند. آنان به خداوند توکل کرده، موانع را به تنهایی پشت سر می گذارند زیرا بطور یقین می دانند که خداوند، فرشتگان و مؤمنین یاور آنان خواهند بود.

۲۰

و این چنین بود که مسلم در تصمیم خود استوار ماند و تسلیم نگردید و در کوچه های کوفه با امید به راهگشایی خداوند به حرکت درآمد.

ادامه مبارزه

پیر زن کنار در خانه ایستاده، منتظر رسیدن فرزندش بود که هنوز به منزل نرسیده بود، کوفه نیز در اضطراب و دلهره می سوخت، فرزندش بلال به گروه مزدوران بنی امیه وابسته شده بود که این امر زن را بسیار نگران کرده بود زیرا این مزدوران اهمیت نمی دادند که با چه کسی خواهند جنگید بلکه در مقابل مقداری پول وارد کارزار می شدند، و زمانیکه ابن زیاد وارد کوفه شد به جنگجویان وعده داد که حقوق آنان را ده واحد اضافه خواهد کرد بشرط آنکه با فرزند رسول الله وارد جنگ شوند، و هیچکس سؤال نکرد، ده از چه؟ از درهم یا دینار و یا چیز دیگری؟.. بالاخره ده عدد خرما به آنان بیشتر داد و مزدوران جز سکوت چاره ای نداشتند!!

۲۱

پس از انتظار طولانی، زن به خانه بازگشت درحالیکه هنوز آرامش پیدا نکرده بود، مجدداً در را گشود، و به کوچه چشم

انداخت، ناگاه مردی را دید که بسوی منزل او در حرکت است.

- چه کسی هستی و چه میخواهی؟

- آیا آبی برای آشامیدن داری؟

به خانه بازگشت تا آبی بیاورد و به او بدهد.

آن مرد، آب را نوشید و پیرزن به خانه‌اش بازگشت، مجدداً از شدت نگرانی فراق پسر، در را گشود، آن مرد هنوز در آستانه در

خانه ایستاده بود، به وی گفت آیا آب نوشیدی؟

گفت: آری...

به وی گفت: چرا به خانه‌ات نمی‌روی..؟

مرد ساکت ماند.. مجدداً آن زن سؤال خود را تکرار کرد، وی

هم چنان ساکت مانده بود. برای سومین بار گفت پناه بخدا ای

بنده خدا برخیز، پرودگار تو را به خانه‌ات سالم بازگرداند.

شایسته نیست که کنار خانه‌ام بنشینی.

مرد برخاست و گفت: ای بنده خدا من در این دیار، یار و

یاوری ندارم، آیا ثواب و اجری نمی‌خواهی، شاید روزی دیگر تو

را پاداشی دهم.

گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟

پاسخ داد: من مسلم بن عقیل هستم، این قوم به من خیانت

کرده، و آواره‌ام کرده‌اند.

زن در حالیکه از تعجب زبانش باز ایستاده بود، به سختی

گفت: آیا تو مسلم هستی؟

گفت: آری.

زن گفت: داخل شو.

طوعه از میهمان خود استقبال کرد، و با اینکه از سرنوشت این کار آگاه بود او را به خانه خود پناه داد، میهمان غذایی را که به وی تقدیم شد، لب نزد. افکار و اندیشه‌های مسلم وی را از خوردن غذا منصرف کرده بود، درباره آینده این ملت که در دام شیطان لغزیده بودند، فکر می‌کرد که چگونه فریب خورده و با دشمنان بیعت کرده و از باطل دفاع می‌کنند، در حالیکه می‌باید برای حق و حقیقت جهاد کنند. با تمامی این مشکلات و ناجوانمردیها در مقابل شکست و ناکامی تسلیم نگردید زیرا دست‌پرورده، حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام بود و سیاستمداری بود که اجازه نمی‌داد شکست و ناامیدی در جان و خرد او نفوذ کند و یا تسلیم شود و عقب‌نشینی نماید، وی ایمانی استوار و شناختی متعالی داشت، جهاد و مبارزه وی نیز آئینه‌ای از شناخت او از جهان بود، جهانی که مرحله آزمون و گذر است و آخرت هدف و غایت است، وی استقامت و شجاعت خود را برگرفته از ایمان به خدا و آخرت می‌دانست.

۲۳

اگر هر شخصی غیر از مسلم در کوفه بود و اینگونه با توطئه و ناکامیها روبرو می‌گردید، فرار و یا تسلیم در برابر طاغوت را برمی‌گزید و یا تسلیم سرنوشت و قضا و قدر می‌شد و بدون مقاومت خود را آماده مرگ می‌کرد. ولی مسلم علیه السلام تصمیم خود

را مبنی بر ادامه مبارزه گرفته بود و در طول شب به عبادت و رازونیا مشغول گردید و از سرچشمه عشق به خدا سیراب شد تا به اوج اشتیاق دیدار با خدا نایل آید. گفته می‌شود که زمانیکه پلکهای دو چشم او گرم شد و روی هم رفت، در خواب عمویش امام علی علیه السلام را دید که به وی گفت: ای برادر زاده! تو امشب میهمان ما خواهی بود. و زمانیکه از خواب بیدار شد، مجدداً به عبادت ادامه داد و پس از نماز صبح، صدای سم اسبان دشمن را شنید.

و اما طوعه از مژدگانی مزدوران چشم پوشی نمود و در فکر و اندیشه میهمان بزرگ خود بود و برای اطمینان از سلامتی او بارها به اتاق مسلم سر می‌کشید. فرزند طوعه پس از گذشت پاسی از شب به خانه بازگشت و در آرزوی دریافت جایزه امیر بود ولی نمی‌دانست چه کسی محل اختفای مسلم را به وی اطلاع می‌دهد.

پس از رسیدن به خانه اوضاع را غیرعادی دید، مادر که بارها به آن اتاق سرکشی می‌کرد، کنجکاوای پسر را برانگیخت، از مادر سؤال کرد آیا میهمان داریم؟ مادر مجبور گردید پناه یافتن مسلم را به اطلاع او برساند. مادر از پسرش قول و تعهد گرفت تا کسی را از این ماجرا خبر ندهد! ولی هوای نفس و طمع به دریافت پاداش، و سوسه‌ای در جان و دل فرزند متمرّد ایجاد کرده بود. او هنگام نماز صبح، از فرصت استفاده کرد و به مقر

فرماندهی نظامی کوفه رفته خبر اختفای مسلم را به عبدالرحمن بن محمد اشعث گزارش داد، عبدالرحمن نزد پدر خود که یکی از مزدوران نظام بنی امیه بود و در آن هنگام در مجلس ابن زیاد حضور داشت رفت و خبر یافتن مسلم را به وی اطلاع داد، ابن زیاد که به نجوای آن دو پی برده بود موضوع را از اشعث جویا شد، پس از آن ابن زیاد دستور داد که فوراً او را دستگیر و نزد وی بیاورند.

طوعه از شنیدن صدای سم اسبان که به خانه وی نزدیک می شدند به هراس آمده و بسوی مسلم شتافته و به ایشان گفت: گروه سربازان امیر پیش می تازند. ولی مسلم با آرامش زیاد گفت: نگران نباش، جنگ افزارهایم را آماده کن، و در چند لحظه مسلم از یک عابد شب به شیر روز مبدل گردید، در این هنگام سواران وارد خانه طوعه شدند.

ابن زیاد به محمد بن اشعث مأموریت داد که مسلم را دستگیر کند و یک دسته نظامی را با وی همراه کرد، زیرا تصور می کرد که مأموریت بسیار آسان خواهد بود.

مأموران بنی امیه می پنداشتند مسلم که در خانه پیرزن پناه گرفته، سعی دارد پس از رسیدن سربازان، از کوفه فرار کند و از آنجا که وی در روزهای گذشته به دلیل محاصره دارالاماره خسته شده و از لحاظ نظامی موفقیتی نداشته است، از لحاظ روانی نیز شکست خورده است و تمامی شرایط تسلیم شدن مسلم فراهم

است. غافل از اینکه این مرد ربانی و مبارز که جان خود را تقدیم خدا نموده بود، خواستار شهادت است، آن هم شهادت قهرمانان در جبهه و نه مرگ ذلت‌بار در گوشه‌های زندان. پس از نبردی کوتاه مسلم توانست نیروهای محمد بن اشعث را به خارج خانه بیرون براند، سپس با جنگیدین دلاورانه توانست بسیاری از آنان را کشته و یا مجروح نماید. مسلم با آرامش و تسلط زیاد با سربازان دشمن نبرد می‌کرد و رجز می‌خواند.

زمانیکه دشمنان از رویارویی با او ناکام ماندند، مأمورین بنی‌امیه به زنان دستور دادند که هیزم‌ها را بسوزانند و از بام خانه بر سر مسلم فرو ریزند.

کوچه‌ها و گذرگاه‌های تنگ و درهم پیچیده شهر کوفه بدترین جولانگاه مبارزه بود ولی فرزند عقیل از خود رشادتها و قهرمانیهای زیادی نشان داد. وی دامن سربازان دشمن را می‌گرفت و آنان را به پشت بامها می‌انداخت.

مقاومت گروهان نظامی بنی‌امیه متلاشی گردید، محمد بن اشعث از ابن زیاد درخواست نیروهای کمکی کرد. ابن زیاد برای دریافت اخبار گزارشهای کارزار بی‌تابی می‌کرد، زمانیکه درخواست پسر اشعث مبنی بر ارسال نیروهای کمکی را دریافت کرد به وی پیام فرستاد که تورا اعزام کردیم تا او را دستگیر نمایی، ولی نیروهای تحت امرت تارومار شده‌اند پس

چگونه میخواهی با دیگران وارد کارزار شوی!!

فرزند اشعث به امیر پیام داد: گمان می‌کنی من را بسوی بقالی از بقالان و یا کفاشی از کفاشان کوفه گسیل داشتی؟ آیا ای امیر نمی‌دانی که من را بسوی شیری دلاور و قهرمانی نستوه از بهترین فرزندان بنی‌هاشم که در دستش شمشیری بران است اعزام داشتی؟ این زیاد پیام داد به وی امان بدهید تا بتوانید او را دستگیر کنید.

مسلم با اینکه آن روز به تنهایی می‌جنگید ولی قهرمانیهای زیادی از خود نشان داد و بر دشمنان چیره گردید بطوریکه دشمنانش در شگفت ماندند.

راز رشادتهای مسلم، بی‌ارزش پنداشتن مرگ و شوق دیدار با خدا بود وی در حین مبارزه چنین می‌سرود:

«مرگ فرا می‌رسد وای بر تو، هر آنچه می‌خواهی انجام بده

زیرا بی‌شک تو نیز مرگ را خواهی چشید

در مقابل سرنوشت که خداوند رقم می‌زند باید صبر کرد

زیرا سرنوشت خدا بر بندگانش حکمی است جاری.»^۱

(۱) هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع

فانت لکاس الموت لاشک جارع

فاصبر لأمر الله جل جلاله

فحکم قضاء الله فی الخلق ذائع

همان ص ۳۵۴.

مسلم با بکر بن حمران مبارزه نمود، بکر با ضربه‌ای به لب مسلم آسیب رساند سپس به مسلم ضربه‌ای دیگر از پشت سر وی فرود آورد، پس از آن او را محاصره کرده و سنگ و چوب و آتش از پشت بام بر او فرو ریختند به گونه‌ای که دیگر نتوانست به مبارزه ادامه دهد، بر اثر خستگی و زخمهایی که بر بدن داشت به دیوار خانه‌ای تکیه داد، فرزند اشعث به او گفت: اگر تسلیم شوی در امان خواهی بود!!

مسلم گفت: آیا به من امان خواهی داد؟
گفت: آری.

سپس مسلم به لشکریان که گرد او جمع شده بودند گفت: آیا من در امان هستم، آنان پاسخ دادند: آری.
مسلم آنگاه فریاد برآورد و اعلام کرد: اگر به من امان نداده بودید، تسلیم نمی‌شدم، چهارپایی آورده و او را بر آن نشانند، شمشیرش را از او گرفته، دستهایش را بستند، مسلم احساس کرد که به او خیانت کرده‌اند لذا دیدگانش پر از اشک گردید. سپس گفت: این خیانت و ناروایی است که بر خاندان بنی‌هاشم شده است.

محمد بن اشعث به وی گفت امیدوارم که به تو آسیبی وارد نگردد.

گفت: این امیدی بیش نیست، امان‌نامه شما کجاست؟ و در حالیکه زیر لب انا لله و انا الیه راجعون می‌گفت، گریست.

عبدالله بن عباس به وی گفت:

هر کس همانند تو چنین هدفی و خواسته‌ای داشته باشد و اینگونه مصیبتی بر او وارد شود، نخواهد گریست. مسلم گفت: به خدا سوگند برای خود نگریسته‌ام، زیرا کشته شدن میراث‌خاندان من است ولی بخاطر اهل بیتی که در راه هستند، گریه می‌کنم، من بخاطر حسین بن علی علیه السلام و خاندان او گریانم. سپس به بعضی از افرادی که گرد او جمع شده بودند توصیه کرد که پیامش را به حسین علیه السلام برسانند و به او بگویند که مسلم چنین گفت:

پدر و مادرم فدایت، با خانواده خود بازگرد، اهل کوفه به تو خیانت کرده‌اند، اینان همان یاران پدرت هستند که آرزو داشت با مرگ و یا کشته شدن، از آنان جدا گردد، اهل کوفه به تو نیرنگ زده‌اند و نیرنگ‌بازان دارای اندیشه و رأی نخواهند بود.^۱

ایمان فرزند عقیل و صداقت و یقین و ارتباط وی به خداوند متعال و پیامبر اکرم و امام موجب گردید که به سختیها و مصیبت‌هایی که در پیش رو داشت، فایق آید و علیرغم زخمها و جراحات و اسارت، هنوز مقاوم بود.

بر آستانه کاخ والی کوفه، پسر اشعث منتظر اجازه ورود بود، یکی از چاپلوسان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده، بنام مسلم بن عروه، قدحی از آب در دست داشت، مسلم که زخمی

(۱) همان ص ۳۵۴.

بود و دچار خونریزی شدیدی بود از شدت عطش ناتوان و بی‌رمق به آب اشاره‌ای نمود و درخواست کرد که ق‌دح آب را به او بدهند.

ابن عروه به مسلم گفت: می‌بینی که این آب چه سرد و گوارا است، به خدا از آن یک قطره آب نخواهی نوشید تا اینکه آتش دوزخ را بچشی!!

مسلم بن عقیل پس از آن گفتگو، او را شناخت، گفت: مادرت به عزایت بنشیند چقدر خسیس و سنگ‌دل و بی‌رحم هستی. ای پسر بیوه‌زن تو به دوزخ و آتش جهنم سزاوارتری.^۱

سپس مسلم نشست به او ق‌دحی از آب دادند و زمانی‌که خواست آن را بیاشامد، ق‌دح پر از خون گردید، آب را ریخت، مجدداً آبی به او دادند، این بار دندانهایش در ق‌دح فرو ریخت، مسلم گفت: خدا را شکر اگر از این آب مرا قسمتی بود آن را می‌آشامیدم. سپس او را وارد کاخ ابن زیاد کردند، مسلم به او سلام نداد.

از نظر مسلم، دستگاه ظلم و ستم ابن زیاد و امیر او یزید بن معاویه، حکومتی غیر مشروع و ظالم و ستم‌پیشه و فتنه‌انگیز بود. مگر نه اینکه دنیا نزد مؤمنین، کالای بی‌ارزشی است؟ و اگر انسان با شهادت به سوی خدایش می‌شتابد، پس ترس چه معنی دارد؟ اهل بیت عصمت و رسالت و افرادی که در مکتب وحی،

عشق ورزیدن به شهادت را آموخته‌اند، برگزیدگانی هستند که از ارزشها و حق دفاع می‌کنند، لذا در طوفان مرگ قرار می‌گیرند تا رضایت خدا را جلب نمایند.

طرفداران دنیاپرست و فرصت‌طلب مسلم بن عقیل به وی خیانت کردند، او را به اسارت گرفته و با او جنگیده و او را زخمی و خون‌آلود کردند ولی مسلم در تمامی این شرایط مانند کوهی استوار با ابن زیاد، طاغوت زمان مبارزه کرد و در مقابل او با دلایل محکم به بحث پرداخت.

مسلم به حاکم جائز و ظالم که سعی داشت هرآینه او را به قتل برساند، مطالب و موعظه‌هایی می‌گوید که برای ما درس و عبرت می‌باشد، دنیا پر از ظالمان و ستمگران است، آیا ما می‌توانیم همانند مسلم بن عقیل مدافع با وفای دین باشیم؟ به سخنان مسلم که سرشار از ایمان و یقین است توجه کنید.

ابن زیاد رو به مسلم کرده و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

ای پسر عقیل بسوی جماعتی آمدی که متحد بودند، میان آنان تفرقه انداختی و آنان را رودرروی یکدیگر قرار دادی؟

ابن زیاد طاغوت زمان، امنیت و آرامش را بهانه‌ای قرار داد، و آزادمردی مانند مسلم را متهم به اخلالگری کرد و همانند همه ستمگران تاریخ که مردان آزاده را متهم به اختلال در امنیت می‌کنند، ابن زیاد نیز چنین کرد.

ولی مسلم نیز همانند تمامی مصلحان بر ارزشهای حق و آزادی و حقوق انسان تاکید نمود و به وی گفت: هرگز من به این منظور اینجا نیامده‌ام ولی اهالی کوفه معتقدند که پدر تو صالحان امت را کشته و خون آنان را ریخته است، و با شیوه‌های حکمرانان کسری و قیصر با آنان رفتار نموده است، لذا بسوی آنان آمدم تا عدل را گسترانده و مردم را به کتاب خدا دعوت نمایم.

طاغوت زمان، قدرت استدلال مسلم را بخوبی می‌دانست و زمانیکه توسط مزدوران دستگیر گردید، به او اتهام ناروا زد تا شخصیت او را زیر سؤال برد و آن عالم مجاهد را متهم نماید، لذا خطاب به مسلم گفت:

ای فاسق، با کتاب خدا چه رابطه‌ای داری؟ چگونه تو در شهر مرتکب شراب‌خواری شده‌ای؟!

ولی مسلم بن عقیل رضی الله عنه با استدلال قوی اتهام وارده را از خود رد کرد، و به ابن زیاد پاسخ گفت:

تو دروغگویی بیش نیستی، تو با ریختن خون مسلمانان بی‌گناه که بزرگترین گناه است معصیت بزرگی را مرتکب می‌شوی و چنین کسی از نوشیدن شراب بیمناک نخواهد بود، و افزود: آیا من شراب‌خوارم؟ بخدا سوگند که پروردگار عالم می‌داند که تو راستگو نیستی و بدون علم این اتهام را وارد کرده‌ای و من آنچه تو می‌پنداری نیستم و تو به نوشیدن شراب

سزاوارتری! کسی که دستش به خون مسلمانان آغشته است و مردم را می‌کشد و خون آنان را مباح کرده در حالیکه خداوند ریختن خون افراد بی‌گناه را حرام کرده است.

مسلم این مجاهد نستوه و شجاع و مومن و صبور توانست حکام بنی‌امیه را در مقر فرماندهی آنان در کوفه رسوا و محاکمه کند، بطوریکه ابن زیاد در پی افکار توجیهی بود، همانند دیگر طاغوتیان که برای ادامه حکومت پلید خود در پی توجیه هستند تا بدینوسیله به حکومت خود صورت شرعی بدهند و چنین وانمود کنند که خداوند این قدرت را به آنان ارزانی داشته است. در حالیکه ابن زیاد بیش از دیگران نیک می‌دانست که تا چه اندازه‌ای از راه خدا و وحی و پیامبر و ارزشهای انسانی بدور است.

ابن زیاد سراسیمه پاسخ می‌دهد:

- ای فاسق! هوا و هوس، تو را به سوی آنچه خدا برای تو نخواست و تو را شایسته آن نگردانیده (حکومت) سوق می‌دهد. مسلم در کمینگاه این دیکتاتور بود و با قدرت حق به وی پاسخ داده و گفت:

- اگر ما شایسته آن نیستیم، پس چه کسی شایسته آن است؟

- ابن زیاد گفت: امیرمؤمنان یزید!!

مسلم پاسخ گفت: بهر تقدیر خداوند را شاکر هستیم،

پروردگار بین ما و شما گواه است.

در اینجا کسی که همواره کفر می‌ورزید، درمانده گردید و بخوبی پی‌برد که نمی‌تواند با منطق بر مسلم غلبه کند، لذا گفت: خدا من را هلاک کند اگر تو را به گونه‌ای نکشم که در اسلام کسی این چنین کشته نشده باشد!!

مسلم گفت: تو شایسته آنی که در اسلام آنچه سنت نبوده به بدعت بگذاری و تو قاتلان و زشت‌خویان و بدسیرتان را رها نکرده‌ای، زیرا تو زینده آنان هستی.

گفت و شنود میان آن دو به پایان رسید و ابن زیاد با ادامه ناسزا به مسلم و امام حسین و حضرت علی و عقیل خشم خود را نشان داد و مسلم دیگر هیچ سخنی بر زبان نیاورد.

لحظه دیدار یار

با درخشش نور ایمان بر دل صالحان، آنان در شوق دیدار
خدای رحمان می سوزند. زیرا خداوند می فرماید:

«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من
قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً»

رسالت فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه بسیار سنگین بود و
امام حسین علیه السلام بیش از دیگران خصلت‌های دگرگونه مردم کوفه را
می دانست، لذا پاسخ ایشان به افرادی که اوضاع مکه را برای
ایشان گزارش دادند و خواهش نمودند با آنان همراه نشود،
نشانگر هدفمندی درازمدت این قیام بود، آنجا که فرمودند:
«جدم اینگونه به من امر فرمود.» و یا «خداوند چگونه بندگان
خود را بیازماید؟».

پس به مسلم بن عقیل مأموریت داد تا پیشتاز قیام وی باشد.
زیرا او را شایسته این مأموریت شهادت طلبانه دانست.

مسلم عليه السلام برادران و خویشاوندان زیادی داشت که به آنان توصیه نمود که از امام و پسر عمویش امام حسین حمایت کنند. هنگامیکه مسلم را بر فراز کاخ آوردند، وی به سرنوشت خانواده خود نمی‌اندیشید و سفارشی نیز در مورد آنان نداشت، بلکه به عمر بن سعد (که تنها عضو خاندان بنی‌هاشم بود که جذب بنی‌امیه شده بود و ابولهب دوم در تاریخ بنی‌هاشم به‌شمار می‌آمد) سه سفارش کرد و گفت:

- بدهی خود را که بالغ بر هفتصد درهم است پس از فروش جنگ افزارهایش، بپردازد.
- جسد او را دفن کند.

- و از همه مهمتر سرنوشت او را به امام حسین عليه السلام خبر دهد.
ابن زیاد، بکیر بن حمران را مأمور قتل مسلم عليه السلام نمود. زیرا ابن حمران در جنگ ضربات غیرکشنده‌ای از مسلم دریافت کرد، پس خشم و کینه زیادی علیه مسلم در دل داشت.

در راه رسیدن بر فراز کاخ، مسلم عليه السلام تکبیرگویان، استغفار می‌کرد، و بر پیامبر درود می‌فرستاد و می‌گفت: خداوند! بین ما و قوم گمراه و فریب خورده، داور باش.

پس از آنکه ابن حمران جلاد، جنایت خود را مرتکب شد، ابن زیاد به وی گفت: آیا او را به قتل رساندی؟
گفت: آری.

گفت: او در آن هنگام چه می‌گفت؟

پاسخ داد: تکبیر و تسبیح و استغفار می‌گفت، و زمانی‌که او را
پیش آورده تا گردن او را قطع کنم گفتم:
خداوندا میان ما و قومی که ما را فریب دادند و به ما نیرنگ
زدند و ما را کشتند، حاکم و داور باش. سپس ضربه‌ای به او زدم
که کارگر نیافتاد.
به من گفتم: ای برده اینهمه مصیبت که بر ما وارد آورده‌اید تو
را کفایت نمی‌کند؟ ابن زیاد گفتم: چه مرگ با افتخاری. وی ادامه
داد: با ضربه دیگری او را به قتل رساندم.
مسلم بن عقیل با این مرگ پرافتخار به آرزوی دیرینه خود
نائل آمد و اولین شهید نهضت حسینی شد.
پسر عقیل دریچه‌ای تازه در شهادت در راه خدا و حفظ دین و
ارزشهای وحی و مبارزه با ظالمان و طاغوت، ایجاد کرد.
درود خدا بر او باد، شهیدی که خون او تا ظهور ولی الله
الاعظم حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه که با شعار
یا لثارات الحسین قیام خواهد کرد، در کالبد دین و امت می‌دمد.



ضميمة ١

زيارت حضرت مسلم بن عقيل عليه السلام

الحمد لله الملك الحق المبين المتصاغر لعظمته جبارة الطاغين
المعترف برؤوبيته جميع أهل السماوات والأرضين المقر بتوحيده
سائر الخلق أجمعين وصلى الله على سيد الأنام وأهل بيته الكرام
صلاة تقرأ بها أعينهم وترغم بها أنف شائتهم من الجن والإنس
أجمعين.. سلام الله العلي العظيم وسلام ملائكته المقرين وأنبيائه
المرسلين وأئمة المنتجبين وعباده الصالحين وجميع الشهداء
والصديقين والزكيات الطيبات فيما تعتدي وتروح عليك يا
مسلم بن عقيل بن أبي طالب ورحمة الله وبركاته أشهد أنك أقت
الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر

وجاهدت في الله حقَّ جهاده وقُتِلتَ على منهاجِ المُجاهدينِ في
 سبيله حتى لقيتَ الله عزَّ وجلَّ وهو عنك راضٍ وأشهدُ أنك وفيتَ
 بعهدِ الله وبذلتَ نفسك في نُصرةِ حُجَّةِ الله وابنِ حُجَّتِهِ حتى أتاكِ
 اليقينُ أشهدُ لكِ بالتسليمِ والوفاءِ والتَّصيحةِ لخلفِ النَّبيِّ المرسلِ
 والسَّبَطِ المُنتَجَبِ والدَّلِيلِ العالِمِ والوصيِّ المُبلِّغِ والمُظلومِ المُهْتَمِّمِ
 فَجَزَاكَ اللهُ عَنْ رَسولِهِ وَعَنْ أميرِ المُؤْمِنِينَ وَعَنِ الحَسَنِ والحُسَيْنِ
 أَفْضَلَ الجِزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَعْنَتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ..
 لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَ بِجُرْمَتِكَ
 وَلَعَنَ اللهُ مَنْ بَايَعَكَ وَعَشَّكَ وَخَدَلَكَ وَأَسْلَمَكَ وَمَنْ أَلْبَسَكَ عَلَيْكَ
 وَلَمْ يُعْنِكَ.. الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَثْوَاهُمْ وَيُسَسِّ الوُرْدُ
 المَوْرُودُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَأَنَّ اللهُ مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ..
 جِئْتُكُمْ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مُسَلِّمًا لَكُمْ تَابِعًا لِسُنَّتِكُمْ وَنُصْرَتِي لَكُمْ
 مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ وَهُوَ خَيْرُ الحَاكِمِينَ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ
 عَدُوِّكُمْ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَزْوَاجِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ
 وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ.. قَتَلَ اللهُ
 أُمَّةً قَتَلْتُمْ بِالْأَيْدِي وَاللُّسُنِ.

* * *

٤٠

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا العَبْدُ الصَّالِحُ المُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسولِهِ ولِأَمِيرِ
 المُؤْمِنِينَ والحَسَنِ والحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ
 الَّذِينَ اصْطَفَى مُحَمَّدٌ وَأَلِيهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

وَمَغْفِرَتُهُ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى
عَلَيْهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُبَالِغُونَ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ
وَنُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ جَزَاءِ
أَحَدٍ مِمَّنْ وَفِي بَيْعَتِهِ وَاسْتِجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَأَطَاعَ وِلَاةَ أَمْرِهِ أَشْهَدُ
أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ حَتَّى بَعَثَكَ اللَّهُ
فِي الشُّهَدَاءِ وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعْدَاءِ وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ
أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَأَفْضَلَهَا عُرْفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عَلِيِّينَ وَحَشَرَكَ مَعَ
النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَّنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا
أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَتَكَلَّفْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ
مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ
رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْتَبِينَ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

ضمیمه ۲

ترجمه زیارت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام

ستایش مخصوص خدایی است که فرمانروای برحق و آشکار است. همان که در برابر بزرگیش، گردنکشان و متجاوزین کوچک شوند و همه اهل آسمانها و زمینها به مقام پروردگارش اعتراف کنند و دیگر آفریده‌ها، همگی به یگانگیش اقرار کنند.

۴۳ و درود خدا بر سرور همه مردم و خاندان گرامیش باد. درودی که بواسطه آن دیده‌هایشان روشن گردد و بینی تمام بدخواهانشان - از جنّ و انس - بجاک مالیده شود. ای مسلم بن عقیل بن ابیطالب! درود و رحمت و برکات

خداوند والای بزرگ و درود فرشتگان مقرب او و پیامبران
رهایی بخش او و امامان برگزیده او و بندگان شایسته او و تمام
شهیدان و صدیقان در هر با مداد و عصر بر تو باد.

گواهی می دهم به اینکه تو نماز را برپا داشتی و زکات را ادا
نمودی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و در راه خدا
آنگونه که حق اوست تلاش نمودی و به شیوه تلاشگران در
راهش کشته شدی تا اینکه خدای عزیز و بزرگ را - در
حالیکه از تو خوشنود بود - ملاقات نمودی. و گواهی می دهم به
اینکه تو به پیمان خدا وفا کردی و جانت را در راه یاری حجت
خدا و فرزند حجت او تقدیم کردی تا اینکه به مرتبه یقین
رسیدی. گواهی می دهم که تو در برابر جانشین پیامبر رهایی
بخش و نواده برگزیده و راهنمای دانا و وصی پیام رسان و
ستمدیده سختی کشیده تسلیم بودی و به او وفادار ماندی و
برایش خیرخواهی نمودی. پس خدا از جانب رسولش و
امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام بهترین پادشهارا به تو
عطا نماید، به خاطر آنکه صبر کردی و درد کشیدی و فقط خدا
را برای خود کافی دانستی. و چه خوب و نیکوست جایگاه
ابدی تو.

۴۴

خدا آنکه تو را کشت و آنکه به کشتن تو فرمان داد و آنکه
به توستم روا داشت و آنکه به تو دروغ بست و آنکه حق تو را

نشناخت و حرمت تو را سبک شمرد و آنکه با تو بیعت کرد و بعد خیانت نمود و یاریت نکرد و تو را تسلیم دشمن نمود و آنکه مردم را بر علیه تو آماده ساخت و یاریت نکرد، لعنت کند. و سپاس خدای را که آتش را جایگاه آنان قرار داد - و چه بد جایگاهی است برای وارد شوندگان در آن - گواهی می‌دهم که تو مظلومانه کشته شدی و همانا خدا به آنچه شما را وعده داده است، وفا کند.

من در حالیکه حقتان را شناختم و تسلیمتان گشته‌ام و پیرو آئین شمایم و آماده یاریتان هستم به زیارت شما آمده‌ام تا خداوند که بهترین داوران است [در گفته‌های من] داوری کند. پس من همراه شما هستم، نه با دشمنان شما. و دروهای خدا بر شما و روانهایتان و پیکرهایتان و شاهدتان و غایبتان باد. درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد. خدا امتی که شما را با دستها و زبان‌ها کشتند، بکشد.

* * *

درود بر تو ای بنده شایسته که از خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام فرمان بردی. ستایش مخصوص خداست. و درود بر بندگان برگزیده اش - حضرت محمد و خاندانش - و درود و رحمت و برکات و آمرزش خدا بر شما و بر روح تو و بدن تو باد. گواهی می‌دهم به اینکه تو بر

همان راهی رفتی که اصحاب بدر، همان مجاهدان در راه خدا و تلاشگران در نبرد با دشمنان او و یاری دوستانش، در آن راه قدم نهادند.

پس خدا بهترین و زیاده‌ترین پاداش و وافرترین جزائیکه به آنان که به عهد و پیمان خدا وفا کردند و دعوتش را پاسخ گفتند و دستوره‌های اولیاء او را اطاعت نمودند، عطا کرد، به تو عطا نماید. گواهی می‌دهم که تو در خیرخواهی کوشیدی و نهایت تلاش را مصروف داشتی تا آنکه خدا تو را در زمرة شهیدان برانگیخت و روح تو را با ارواح سعادت‌مندان قرار داد، و به تو از وسیع‌ترین منازل بهشت و بهترین غرفه‌های آن عطا نمود و یادت را در جایگاه‌های رفیع بالا برد و تو را با پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین محشور گردانید - و آنان چه یاران نیکو و خوبی هستند - و گواهی می‌دهم به اینکه تو سستی نکردی و روبرنتافتی و همانا تو با آگاهی از کار خود و با پیروی از صالحین و پیامبران قدم در این راه نهادی. پس خدا ما و تو و رسولش و اولیائش را در منازل دلدادگان به حق دورهم گرد آورد. که او «ارحم الراحمین» است.